

درآمد

تفاوت و تشابه در زندگانی سعدی و مولوی اگر بخواهیم مراحل زندگانی سعدی و مولوی را با هم مقایسه کنیم، درمی یابیم که تفاوت‌ها بسیار و شباهت‌ها اندک است. در این بخش از سخن، کوشش بر آن است که پیش از در آمدن به مطلب اصلی، که همانا دیدار این دو عجب‌آید ادب و عرفان است، تفاوت‌ها و شباهت‌های زندگانی آن دو را به اجمال هر چه بیشتر از نظر بگذرانیم.

تولد

تاریخ تولد مولوی، روشن و در تمام مراجع از آغاز تا امروز یکی است. سلطان ولد، پسر اول مولوی، به شمس‌الدین احمد افلاکی (۱) می‌گوید: تاریخ ولادت پدرم، در پشت کتاب (ظاهراً قرآن) نوشته شده است و افلاکی به استناد همین سند، در مناقب‌العارفین می‌نویسد: «ولادت حضرت مولانا در بلخ، سادس ربیع‌الاول بوده، لسنه أربع و ست مائة» (مناقب‌العارفین، ۱۹۵۹ میلادی: ۷۳) و دیگر تاریخ و تذکره‌نویسان، از جمله ذبیح‌الله صفا، بی‌اختلاف، همین را نوشته‌اند که: «جلال‌الدین محمد، فرزند بهاء ولد، در ششم ربیع‌الاول سال ۶۰۴ هجری قمری در بلخ ولادت یافته» (صفا، ۱۳۶۳: ۴۵۱) اما تاریخ تولد سعدی، مشخص نیست و آن را از ۵۷۰ تا ۶۱۵ هجری قمری، یعنی با اختلاف چهل و پنج سال نوشته‌اند. (حسنعلی، ۱۳۸۰: ۹)

درگذشت

تاریخ درگذشت مولوی با روز و ساعت، به دقت مشخص است. حتی اینکه در لحظه جان سپردن، چه گفت و چه کسی بر بالین او بود، ثبت شده است. پسر اول مولوی، سلطان ولد، در مثنوی ولدنامه^۲ می‌گوید: «پنجم ماه در جماد آخر بود نقلان آن شه فاجر

سال هفتاد و دو بدی به عدد بعد ششصد ز هجرت احمد»

و افلاکی نوشته است:

«انْتَقَلَ قَدَسَ اللهُ سِرَّهُ الْعَزِيزُ، مِنْ عَالِمِ الْمَلِكِ إِلَى مَمَالِكِ الْمَلَكُوتِ يَوْمَ الْأَحَدِ وَقْتُ غُرُوبِ الشَّمْسِ، خَامِسَ جُمَادَى الْآخِرِ سَنَةِ اثْنَيْنِ وَسَبْعِينَ وَسِتِّ مِائَةٍ... در آن هنگام، حضرت سلطان ولد، از خدمت بی حد و رقت بسیار و بی‌خوابی، به غایت ضعیف شده بود و دایم نعره‌ها می‌زد و جامه‌ها پاره می‌کرد و اصلاً نمی‌غنود. همان شب حضرت مولانا فرمود که: بهاء‌الدین، من خوشم برو سوری پنه و قدری بیاسای. چون حضرت ولد روانه شد و سر نهاد، این غزل را فرمود و حضرت چلبی^۳، حسام‌الدین می‌نوشت و اشک‌های خونین می‌ریخت: رو سر بنه به بالین، تنها مرا رها کن

ترک من خراب شبگرد مبتلا کن
الی آخر...

و غزل آخرین که فرمودند، این غزل بود»
(افلاکی، ۱۹۵۹: ۵۸۹)

دیگر تاریخ و تذکره‌نویسان بعد از سلطان ولد و افلاکی، همه همین مطلب را باز نوشته‌اند که اشاره به آن سخن را به درازا می‌کشاند.

اما وفات سعدی مانند ولادت او نامعین است. به تقریب: «از سال ۶۹۰ تا ۶۹۵ در منابع نوشته‌اند» (حسنعلی، ۱۳۸۰: ۱۱) ذبیح‌الله صفا پس از بررسی‌های بسیار با احتیاط و احتمال، می‌نویسد:

«تاریخ وفات سعدی، آن چنان روشن نیست و از ۶۹۰ تا ۹۵ نوشته‌اند. ابن الفوطی^۴ مانند منسوب ساختن سعدی به سعدبن ابوبکر، که اشتباه است، تاریخ وفات او را نیز به اشتباه، ۶۹۴ ضبط کرده است. تاریخ ۶۹۱ که دولت‌شاه و سپس دیگران، از او نقل کرده‌اند و بر دو ماده تاریخ «خِصَا» و «خِصَا» مستند است، درست‌تر می‌نماید. اما ذی‌الحجه سال ۶۹۰ که در غالب مآخذ نزدیک به دوران حیات سعدی ذکر شده، بیشتر مورد اعتماد است» (صفا، ۱۳۶۳: ۵۹۸ و ۵۹۹)

مراسم پس از وفات

«به روایت افلاکی، همچنین به تصریح سلطان ولد، به وصیت مولوی، شیخ صدرالدین قونوی، عارف بزرگ قرن هفتم (با حضور مجمعی از بزرگان کشوری و لشکری و عارفان و سالکان و شاعران و توده مردمان) بر جنازه او نماز گزارد و تا چهل روز پس از درگذشت او، مردمان سوگ داشتند و بسی غرس‌ها به یاد آن بزرگ، ترتیب یافت و شاعران، اشعار در تعزیت او سرودند» (همان: ۴۵۹ به نقل)

جنازه مولانا را در قونیه نزدیک تربت پدرش، بهاء‌الدین ولد، به خاک سپردند و یکی از بزرگان قونیه به نام علم‌الدین قیصر، بعد از کسب اجازه از سلطان ولد و به یاری معین‌الدین پروانه به عمارت تربه مبارک، قَدَسَنَا اللهُ بِسِرِّ سَاكِنِيهَا، مشغول شد و به اتمام رسانید و بسی شکرانه‌ها به اصحاب تربه و یاران مدرسه، ایثار کرد. (افلاکی، ۱۹۵۹: ۷۹۲)

«این بنا بعد از آن مقبره خانوادگی مولوی و اولاد و احفادش گردید و اکنون به «قَبَّةُ الْخَضْرَاءِ» معروف است. بعد از وفات مولوی بنا بر وصیت و تصریح او، حسام‌الدین چلبی متوفی به سال ۶۸۳، خلیفه و جانشین مولوی شد و بعد از آن سلطان ولد، در گذشته به سال ۷۱۲ این سیمت را یافت. پس از او هم خلافت مولوی در خاندان او باقی ماند.» (صفا، ۱۳۶۳: ۴۶۰) اما، نماز گزار جنازه سعدی، شناخته شده نیست. عزاداری و مراسمی هم برایش گزارش نشده، خیمه و بارگاهی نیز بر گور او برپا نشده، (مگر در دوره‌های بعد). خلیفه و جانشینی هم نداشت.

دنباله مطلب در وبگاه نشر به